نوشته شده توسط Administrator
سه شنبه ، 22 مرداد 1392 ، 11:39 -

معماری اسلامی نیازمند تربیت معماران آشنا به علوم اجتماعی و دینی است؛ چند سالی می شود که گلایه اهل فرهنگ از نوع ساخت وساز بناها درسطح کشور و به خصوص شهر مشهد با شیب زیادی اوج می گیرد. اصل گلایه هم این است که چرا معماران و شهرسازان ساخت و سازهای خود را با الگوهای بومی مطابقت نمی دهند.

«آیا می توان از لابه لای مؤلفه های بومی حوزه معماری، الگوی مناسبی برای ساخت و ساز تعریف کرد ؟ » با این سؤال به سراغ مدیر دفتر پژوهش های اجتماعی معاونت فرهنگی شهرداری مشهد می رویم تا نظر وی را در این خصوص جویا شویم. هادی عرفان که می توان او را از صاحب نظران این حوزه دانست، صحبت های زیادی در این زمینه دارد که بخشی از آن در ادامه می آید.

آیا ایجادیک الگوی بومی و وفاداری به آن، فقط در کشور ما مطرح است یا تمام کشورهای جهان چنین دغدغه ای دارند؟

معماری زمینه‌گرا که امروز از پارادایم‌های معماری روز دنیاست، به همین مسئله اشاره دارد. یک معمار چینی وقتی طراحی هرم شیشه‌ای موزه لوور را بر عهده می‌گیرد از یک سبک پیروی می‌کند، ولی وقتی طراحی موزه هنرهای اسلامی قطر را انجام می‌دهد به سبک دیگری کار می‌کند. بنابراین اینکه بگوییم معماری بومی در سایر نقاط جهان نداریم، صحیح نیست. ما معماری بومی را در هند و حتی آفریقا هم داریم؛ پس ایران هم می‌تواند بسترساز یکی از گفتمان‌های معماری بومی باشد.

علاوه بر این، یک نبرد جهانی وجود دارد و می‌شود گفت که دو سر این نبرد، رقابت و دعوا در جهان، ما و غرب هستیم نه به عنوان مثال چین و غرب. این مسئله الزام تولید نسخه معماری بومی را برای ما بیشتر می‌کند. به خصوص که الان بعد از انقلاب‌های منطقه‌ای و بیداری اسلامی در کشورهای خاورمیانه، این کشورها به دنبال الهام‌گیری از نسخه‌هایی هستند که در این سال‌ها در ایران تولید شده است. به طور مثال می‌بینیم که دولت افغانستان در ساختار اداری شباهت زیادی به کشور ما دارد؛ عراق هم همین‌طور. این مسئله نشان می‌دهد که ما باید در حوزه معماری هم تولید داشته باشیم؛ آنچنان که در سینما، رمان و شعر داریم.

پس نگاه شما به سمت تولید علم در حوزه معماری است؟

ما دست‌کم در خاورمیانه کشوری الهام‌بخش هستیم. یعنی معماری ما در گذشته ثابت کرده و امروز هم شرایط خاص اجتماعی سیاسی می‌طلبد که ما در این حوزه حرف‌های کاملا بومی متناسب با آرمان‌های انقلاب اسلامی و پیشینه تمدنی ایرانی اسلامی داشته باشیم.

این الگوی بومی، ایرانی است یا اسلامی؟

من اعتقاد به الگوی ایرانی‌اسلامی دارم و نمی‌توانم بپذیرم که این دو از همدیگر تفکیک‌پذیر هستند؛ البته الگوی ایرانی‌اسلامی یکی از گونه‌های الگوی اسلامی است، اما این‌ها از همدیگر تفکیک‌پذیر نیستند.

فرض کنیم ما به تعریف الگوی بومی متناسب با فرهنگمان دست یافتیم؛ این الگو چه مولفه‌هایی از معماری و شهرسازی را مشخص می‌کند؟

نکته همین‌جاست؛ ما در ترجمه خواسته‌های خود و تبدیل آن‌ها به برنامه عملیاتی آموزش معماری دچار مشکل هستیم؛ به عنوان مثال ما الان فقط در مشهد حدود 10هزار دانشجوی معماری در مقاطع مختلف داریم ولی ظرفیت سازمان نظام مهندسی استان خراسان نزدیک به 4هزار مهندس با حق امضاست. یعنی ما 5/2 برابر ظرفیت نظام مهندسی فقط دانشجوی در حال تحصیل داریم.

این را با میانگین جهانی مقایسه کنید؛ به عنوان مثال استان آنتاریو در کانادا با 12میلیون نفر جمعیت، 3هزار معمار دارد ولی ما در مشهد با 3میلیون نفر جمعیت حداقل 10هزار نفر مشغول به تحصیل در رشته معماری داریم. 4هزار نفر از این معمارها در مقطع کارشناسی درس می‌خوانند که یعنی بدون‌شک تا چهار سال بعد وارد بازار می‌شوند. این نشان می‌دهد که آموزش معماری دست‌کم در ظاهر خیلی هدفمند نیست و شاید نگاهی تجاری پشت آن وجود دارد؛ یعنی هزینه‌های زیاد تحصیل باعث می‌شود که موسسه‌های آموزش عالی به داشتن این رشته درسی تمایل داشته باشند. آیا واقعا نیاز ما به معماری این قدر زیاد است؟

در همین آموزش‌ها هم باید وزن آموزش‌های بومی مشخص شود. الان یک دانشجو در طول دوره کارشناسی فقط چهار واحد معماری اسلامی می‌خواند، آن هم به صورت نظری.

ورود به این حوزه و سامان‌دهی آن بر عهده چه نهادی است؟

همان‌طور که بیان شد یک خلأ در حوزه آموزش وجود دارد که رفع آن بر عهده نهادهای علمی کشور است. این نهادها باید مدل، نحوه آموزش و متون درسی بومی تعریف کنند؛ البته در رشته معماری متون به‌تنهایی نقش تعیین‌کننده‌ای ندارند. چون روش استاد و شاگردی و کار عملی هنوز به‌صورت جدی در حوزه آکادمیک وارد نشده است. به طور مثال دانشجو نحوه زدن طاق را نمی‌آموزد یا یک ایزوگام را خودش انجام نمی‌دهد؛ از طرفی، تنها رشته‌ای که در این حوزه‌ها حرف دارد، معماری است.

پس با تعریف شما، ما نه‌تنها در تدوین الگوی بومی موفق نبوده‌ایم، بلکه در حوزه آموزش هم اشکالات ساختاری زیادی داریم.
یک خلأ دیگر را هم اضافه کنید؛ آن هم اینکه ما در نگاه کلان، دست‌کم شش، هفت مدعی معماری اسلامی داریم. مدعیانی که گاه حرف‌هایی متضاد یا دست کم متناقض دارند؛ یعنی به یک تعریف واحد نرسیده‌ایم.
از بحث آموزش که بگذریم، به نظر می‌رسد در زمینه اجرا هم این دغدغه در جایگاه کلان وجود ندارد؛ یعنی خود نهادهای دولتی ملزم به رعایت اصول معماری اسلامی در ساختمان‌های خود نیستند.
در نهادهای مختلف متفاوت است. مثلا در نوسازی مدارس این تقید وجود دارد، اما برخی نهادها این دغدغه‌ها را ندارند. به طور مثال شورای عالی معماری و شهرسازی در سال 89 مصوبه‌ای در مورد نماهای ساختمان‌ها داشت که نوعی از نماهای تصنعی با عنوان آلکابوند را برای نهادهای دولتی ممنوع کرد، ولی در همین شهر مشهد بعد از سال 89 چند اداره از همین نما استفاده کرد و نماینده شورای عالی معماری و شهرسازی یعنی اداره مسکن و شهرسازی استان، هیچ اعتراضی نکرد. این نکات نشان می‌دهد که برای اجرای همین دستورالعمل‌ها هم سخت‌گیری وجود ندارد.
در حوزه شهرسازی چطور؟ عامه مردم دست‌کم ذهنیتی درباره معماری اسلامی دارند ، اما آیا ما الگویی برای شهرسازی اسلامی داریم؟
شهرسازی تقریبا یک رشته نخبگانی است. در تمام جهان هم شهرسازی را به‌شدت همنشین با سیاست می‌دانند، یعنی در کشورهای اروپایی قبل از خواندن شهرسازی باید علوم سیاسی و معماری بخوانید. می‌دانند که تصمیم‌های شهرسازانه با سیاست و اقتصاد و با لایه‌های قدرت گره خورده است. پس توجه به حوزه شهرسازی بدون توجه به کانون‌های قدرت، نشدنی است. از سوی دیگر شهرسازی ما خیلی تبلیغ نشده است؛ به طور مثال ما در مشهد کوچه چهارباغ را داریم، قدیمی‌ترین نمونه چهارباغ در داخل ایران. این فضا در مشهد بیش از صد سال از چهارباغ اصفهان قدیمی‌تر است. ولی ببینید که چقدر روی این حوزه کار شده است؟
پس معتقدید که الگوی بومی ما در شهرسازی هم نمونه‌هایی دارد. امروز این الگو چقدر در شهرسازی ما نمود دارد؟
این پاسخ نیاز به بررسی تاریخی دارد. ما بعد از یک دوره جدایی، از دوره تیموری دوباره با غرب آشنا شدیم. در این دوره کسانی مثل کلاویخو وارد ایران شدند، ولی هنوز اثرگذاری نداشتند. در دوره صفویه کم‌کم اثرگذاری‌ها آغاز شد. یعنی مولفه‌های معماری و شهرسازی غربی آرام آرام وارد معماری و شهرسازی ما شد؛ نمونه‌اش هم میدان نقش جهان اصفهان است. ما پیش از آن، مولفه میدان را در شهرسازی خودمان نداشتیم. میدان یک مولفه وارداتی است که ریشه در معماری یونان دارد.
البته این نتیجه یافته‌های من است و ممکن است بعضی از پژوهشگران با این مطلب موافق نباشند. نظر من این است که این نتیجه آشنایی ما با غرب است. چون کارکرد اجتماعی مولفه میدان در گذشته بر عهده حمام‌ها و بازارها بوده است.
این آشنایی ما و غرب تا دوره صفویه به‌صورت تعاملی بود. در دوره قاجار سرعت تعامل از سمت غرب بیشتر شد، اما باز هم معماری بومی سعی کرد الگوهای غربی را در خود هضم کند؛ به طور مثال وجود عنصر ساعت به‌عنوان المان در فضای معماری از این دوره آغاز شد؛ البته ساعت به عنوان یک ابزار مکانیکی کوچک.
بعد از دوره قاجار هم کم‌کم قدرت ما در این تعامل کمتر شد تا به شکل خودباختگی در برابر غرب در آمد.
تا اینجا آسیب را بررسی کردیم؛ راهکار تعریف این الگوی بومی چیست؟
باید ببینیم که چطور بناهایی مثل مسجد گوهرشاد یا مدرسه غیاثیه خلق شده‌اند؛ برگردیم و به زیرساخت و بستر تاریخی تولد این بناها توجه کنیم؛ در دوره ساخت این بناها در درجه اول، گفتمان غالب سیاسی می‌داند از معماری چه می‌خواهد. علاوه بر این پارادایم غالب معماری یک پارادایم قوی و واحد است؛ متشتت نیست.
نکته سوم و بااهمیت هم پرورش معمار است. باید ببینیم که قوام‌الدین‌ها و غیاث‌الدین‌ها چطور پرورش پیدا می‌کنند و معمار می‌شوند؛ به‌طوری که هم سلوک عرفانی دارند و هم هنر به‌صورت سینه‌به‌سینه به آن‌ها منتقل می‌شود. این افراد دیگر نقشه‌کش نیستند، بلکه هم هنرمندند و هم حکیم.
البته شاید بستر تربیت این افراد در شرایط کنونی فراهم نباشد؟
این جزئی‌نگری علوم در غرب به ما آسیب‌زده است. ممکن است شما در نظام آموزشی خود معماری تربیت کنید که هیچ چیزی از علوم دینی و اجتماعی نداند. این در تمدن ما سابقه ندارد. یعنی در قدیم معمار هم در علوم سازه‌ای و هم در علوم اجتماعی تبحر داشت و علاوه بر این فردی متشرع و گاه حکیم بود. معماری به پشتوانه فرهنگی نیاز دارد. معماران غربی هم هر خطی که می‌کشند یک پشتوانه فلسفی قوی دارد؛ کاملا ارتباط فلسفه با معماری مشخص است.
همان‌طور که فرمودید مکتب‌های فلسفی آن‌گونه که در هنر غرب تاثیرگذار است، در هنر و به‌خصوص معماری ما تاثیر نمی‌گذارد.
این مسئله در تمدن ما سابقه ندارد. شما به معماری دوره‌های تاریخی توجه کنید؛ به عنوان مثال در معماری سلجوقی،

نوشته شده توسط Administrator
سه شنبه ، 22 مرداد 1392 ، 11:39 -

خوارزمشاهی و مغول همه ساخت‌ها معنادار و مرتبط با فلسفه سیاسی است. چرا تناسبات معماری سلجوقی این‌قدر قدرتمندانه است؟ چون دقیقا نگاه سیاسی قدرت‌خواه و قدرت‌طلب سلجوقی را در معماری مطرح می‌کند. شاید هم دوره کنونی معماری در کشور ما، ترجمه همین آشفتگی و سردرگمی فلسفی معماران باشد.
مسعود نبی دوست